



# مادران

## روشن شد

فصلنامه داخلی هیأت محبان اهل بیت (ع)

چهارشنبه ۱۵ بهمن ۱۳۹۹

۲۰ جمادی الثانی ۱۴۴۲ ۳ فوریه ۲۰۲۱

شماره هشتم • دوره جدید

۲۰ صفحه • رایگان

### ● در نشریه‌ی مادر می‌خوانیم:

#### ● مادری برای بیماران کرونایی

گفت‌وگو با فاطمه شمسی، مادر پرستار بخش کرونا

#### ● هم‌قدم شدن مادران و دانش‌آموزان گراشی، در آموزش‌های مجازی

گزارشی از مادرانی که معلمی را تجربه می‌کنند

#### ● مادرزن از دامادش چه انتظاراتی دارند؟

گزارش طنز از مادرزن‌ها با چشمتخیل

#### ● اول کتابدارم، بعد رئیس

گفت‌وگو با سیما برزین، رئیس اداره‌ی کتابخانه‌های عمومی شهرستان گراش

#### ● برای دریا و مادر سیاه‌پوشی

روایتی کوتاه و تلخ از مادر و دختر زباله‌گرد در گراش

### با آثاری از:

امیرحمزه مهربانی، مسلم پورشمسی، میثم کهنسال، سمیرا سرخوش، راضیه سیاح، محمدجواد سیاح، محمد بنی‌اسدی، مجتبی بنی‌اسدی، علی محمدی، محمد شیروان، محمد دانشور، سجاد فیروزی، محمدرضا آذرائین، مجید فیروزی، علی فاندی و محمد مهدی روانشاد

# یک عکس، هزار قصه



پشت نرده‌هایی که پنج یا شش متر آن طرف‌تر بسته بودند در فضا پیچید. دیگر جایی برای من نبود. عکاسان مثل چتر، سایه‌ای را بالای سر دکتر و مادر شهید ایجاد کرده بودند و لحظات را ثبت می‌کردند. خادم‌الشهدا، حلقه‌ای شکل داده بودند که هجوم عکاسان، آسیبی به مادر شهید نرساند. همه‌ی نگاه‌ها به آن‌جا بود؛ مادری که منتظر است پسرش برگردد، آغوش باز کرده برای پسری که مادرش مشخص نیست. اینجا دیگر کلمه، حرفی برای گفتن ندارد، عکس‌ها، گفتنی‌ها را می‌گویند.»

و بخوانید:  
**اصل مطلب**  
«مرد ریش‌بلند، بقایای بجا مانده از شهید را که کفن‌پیچ شده بود، بغل گرفت و بلند شد. به دکتر عبدالهی اشاره کرد. دکتر هم گوشه‌ای از آن را گرفت. هر دو پابرنه به سمت مادر شهید جاویدالآثر سعادت که گوشه‌ای روی صندلی نشسته بود حرکت کردند. من هم پشت سرشان. به مادر شهید که رسیدند، دکتر همه‌ی هر آنچه از شهید پیچیده شده بود توی کفن را روی دو دست، مقابل مادر گرفت. شیون زن‌ها از

**مقدمه**  
روزی که موضوع پرونده را می‌بستیم، از مهمان گمنام شهر اطلاع نداشتیم. البته بهتر بگوییم؛ در فکرمان نبود که من، سردبیر فانوس، بشوم روایت‌گر حضور این شهید در شهرستان گراش. پنج روایت نوشتیم. هر جا در روایت‌ها، مادر شهیدی حضور داشت، می‌شد بهترین بخش روایت. انگار نمی‌شد روز مادر باشد و از مادر شهید، خصوصا از مادر شهید جاویدالآثر مطلب نباشد. صحنه‌ای که مسلم از روز تدفین، ماندگار کرده به همراه زاویه‌ی دیدی که من داشتیم را در کنار هم، ببینید



تدفین ششمین شهید گمنام گراش  
عکس: مسلم پورشمسی

## بوی بخت می‌دهد دست دُعای مادر



### بیانات رهبری به مناسبت ولادت حضرت زهرا (س)، روز مادر و روز زن

اگر در کشوری زنان آن کشور بتوانند به آن صفا و معنویت و تعالی فکری برسند، هیچ مشکلی در آن مملکت باقی نمی‌ماند. ۱۸ مهر ۱۳۷۷

مسئله‌ی مادری، مسئله‌ی همسری، مسئله‌ی خانه و خانواده، مسائل بسیار اساسی و حیاتی است و در همه‌ی طرح‌هایی که ما داریم، بایستی «خانواده» مبنا باشد. ۱۴ دی ۱۳۹۰

یکی از وظایف مهم زن، عبارت از این است که فرزند را با عواطف، با تربیت صحیح، با دل دادن و رعایت و دقت، آن چنان بار بیاورد که این موجود انسانی - چه دختر و چه پسر - وقتی که بزرگ شد، از لحاظ روحی، یک انسان سالم، بدون عقده، بدون گرفتاری، بدون احساس ذلت و بدون بدبختی‌ها و فلاکت‌ها و بلاپایی که امروز نسل‌های جوان و نوجوان غربی در اروپا و آمریکا به آن گرفتارند، بار آمده باشد. ۲۰ اسفند ۱۳۷۵

خانم‌ها اگر گفته می‌شود که مسئولیت‌های خانوادگی دارند، یعنی مسئولیت‌های داخلی خانه این به معنای این نیست که مسئولیت اجتماعی از دوش این‌ها برداشته است. بایستی این مسئولیت را هم حفظ کنند و هر مقداری که با وجود حفظ این مسئولیت توانایی دارند، آن توانایی را به مسئولیت‌های اجتماعی و سیاسی هم ضرب کنند. ۴ اسفند ۱۳۹۳

زن امروز ایران، در صحنه‌ی علم و سیاست و هنر و در گوناگون فعالیت‌های اجتماعی، از گذشته بسی فعال‌تر و میدان‌دارتر است. ۱۸ مهر ۱۳۷۷

بهترین روش تربیت فرزند انسان، این است که در آغوش مادر و با استفاده از مهر و محبت او پرورش پیدا کند. ۲۰ اسفند ۱۳۷۵

فریفتگان غافل، خانه‌داری زن را تحقیر می‌کنند؛ در حالی که خانه‌داری یعنی تربیت انسان، و تولید والاترین محصول و متاع عالم وجود یعنی بشر. ۲۹ اسفند ۱۳۹۵

اسلام با کار کردن زنان نه تنها موافق است، بلکه تا آنجایی که با شغل اساسی او که مهمترین شغل اوست - یعنی تربیت فرزند و حفظ خانواده - مزاحم نباشد، شاید لازم هم می‌داند. ۲۵ آذر ۱۳۷۱

آن زنی که خود را در دامنه آن قلعه‌ای می‌داند که در اوج آن حضرت فاطمه‌ی زهرا (علیها السلام) بزرگترین زن تاریخ بشر قرار دارد، زن ایرانی است. ۲۷ مرداد ۹۳



طراحی: محمدرضا آذر آئین



استخراج: محمد بنی اسدی



راضیه سیاح  
دانشجو معلم

# مادری برای بیماران کرونایی

گفت و گو با فاطمه شمسی، مادر دو دختر، که پرستار بخش کروناست

**فاطمه شمسی مادر دو دختر سه ساله و دوازده ساله است. وجه اشتراک او با دیگر مادران، مادر بودن است. اما عنوانی که او را متفاوت از دیگر مادران می‌کند، پرستار بودن است. پرستار به تنهایی هم نه؛ «مادری که پرستار بخش کرونا است». گفت و گو با خانم شمسی را بخوانید:**

**چرا استقبال خانم‌ها از شغل پرستاری بیشتر از آقایان است؟ آیا این استقبال در ایام کرونا، برای حضور در بخش کووید، هم وجود داشت؟**

پرستاران خانم به خاطر صبر بیشتر و احساسی بودن، بهتر می‌توانند حال بیماران را درک کنند. درباره سؤال دوم هم باید عرض کنم که وقتی یک پرستار، وارد این شغل می‌شود، تمام سختی‌هایش را به جان خریده است! کار پرستاری وضعیت کرونایی یا غیر کرونایی نمی‌شناسد و پرستاران هر وقت ببینند که بیمارستان و بیماران به آنها نیاز دارند، برای خدمت‌رسانی آماده هستند.

**پرستاری که مادر است با پرستاری که هنوز مادر نشده، متفاوت است؟ از زمانی که مادر هستید، پرستار بخش اطفال بوده‌اید؟ چه حسی دارد؟**

پرستاران برای بیماران مهربان‌تر از مادرند. چه خودشان مادر باشند چه هنوز طعم خوش مادر شدن را نچشیده باشند. ولی وقتی پرستار مادر باشد، دیگر عادت کرده به اینکه شب‌ها خواب را بر خود حرام کند و به خستگی اجازه‌ی ابراز وجود ندهد. عادت کرده که از شب تا صبح بر بالین کودک بیمار بنشیند و غم‌خوار اوباشد؛ خواه کودک خودش باشد یا کودک دیگری... بلکه من حدود ده سال پرستار بخش اطفال بودم.

چقدر برای فرزند خود، در موضوع رعایت پروتکل‌های بهداشتی،



تقدیر از فاطمه شمسی به عنوان پرستار نمونه کشوری

خوشبختانه با رعایت دستورالعمل‌های بهداشتی، هم در حین کار در بخش کرونا و هم زمانی که منزل می‌شدم، تاکنون نه خودم و نه هیچ یک از اعضای خانواده‌ام به این بیماری مبتلا نشده‌ایم.

داده‌ام و خدا را شکر به طور کامل پروتکل‌های بهداشتی را رعایت می‌کنند.

**در این یکسال که در بیمارستان درگیر درمان بیماران کرونایی بودید، چند مدت یکبار فرزندان‌تان را می‌دیدید؟**

من به خاطر بومی بودن، بعد از شیفت به خانه برمی‌گشتم و قبل از گرفتن دوش به هیچ یک از وسایل خانه و حتی بچه‌ها دست نمی‌زدم.

**خودتان هم مبتلا به کرونا شدید؟ چه موقع؟ بچه‌ها و خانواده چطور؟**

خوشبختانه با رعایت دستورالعمل‌های بهداشتی، هم در حین کار در بخش کرونا و هم زمانی که وارد منزل می‌شدم، تاکنون نه خودم و نه هیچ یک از اعضای خانواده‌ام به این بیماری مبتلا نشده‌ایم.

**پرستاری شیرین‌تر است یا مادری؟**

مادر، تداعی‌کننده‌ی واژه‌ی فرشته است و پرستاران نمونه‌های کوچکی از فرشته‌های ایشار. هم مادر و هم پرستار به زندگی خود و دیگران معنا و زیبایی می‌بخشند. هر دو انسان‌های بزرگی هستند که خلأهای زندگی اطرافیانشان را پر می‌کنند. برای من هم مادر بودن شیرین است و هم پرستاری...

اگر خدای نکرده شما به بیماری مبتلا شوید، دوست دارید کدام یک از اعضای خانواده و نزدیکان پرستاری شما را برعهده بگیرند؟ از همکاران، دوست دارید کدام

**یک پرستار شما باشد؟** از اعضای خانواده، دوست دارن همسرم پرستار من باشد و از همکاران نیز خانم پاکدل و خانم امیرسالاری.

**پرستاری با مادری، تداخل پیدا نمی‌کند؟ تا به حال نشده شیفتم باشید ولی بگویید کاش خانه بودم یا برعکس؟**

وقتی انسان با برنامه‌ریزی وارد یک کار شود، اجازه نمی‌دهد تداخلی در برنامه‌هایش ایجاد شود. اما درباره سؤال دوم، بلکه چنین اتفاقی پیش آمده است. زمانی که فرزندم سرما خورده بود و مرتب به گوشی همراهم زنگ می‌زد و از من می‌خواست به خانه برگردم؛ خیلی دوست داشتم مثل بقیه مادرها، در آن شرایط کنار فرزندم باشم، ولی به خاطر شیفت‌م نمی‌توانستم به خانه برگردم.

**مهمترین کسی که از او پرستاری کرده‌اید چه کسی بوده؟ تا به حال موردی داشتید که از پرستاری کردن از آن پشیمان بشوید؟**

مهمترین کسی که از او پرستاری کردم فرزندم بود. دخترم مهرسا زمانی که ۲۸ هفته حامله بودم (شش ماه ونیمه) متولد شد. سختی‌های زیادی کشیدم و به مدت یک‌ماه در بیمارستان و در بخش مراقبت‌های ویژه نوزادان،

کودکم بستری بود و خودم پرستارش بودم. تا به حال از پرستاری کردن شخصی پشیمان نشده‌ام اما موارد زیادی پیش آمده که من تمام سعی و تلاشم را برای یک بیمار کرده‌ام ولی همراه بیمار، به جای تشکر (که البته توقع آن را هم ندارم چون این تلاش‌ها را وظیفه‌ی خودم می‌دانستم)، با برخورد و لحن صحبت بدی با من حرف زد و تمام خستگی آن شیفت را بر تنم خشک کرد.

**آرزوی یک پرستار بخش کرونا چیست؟**

آرزو می‌کنم هرچه زودتر این بیماری منحوس تمام شود تا بار دیگر لبخند همکاران و خانواده‌ام را بدون حصار ماسک ببینم.

**اگر برگردید به عقب، باز هم پرستاری را انتخاب می‌کنید؟** بله، شغل پرستاری برای من ارزش بالایی دارد و قطعاً انتخاب مجدد من هم پرستاری خواهد بود.

**بهترین و بدترین خاطره‌ای که از ایام پرستاری خود در ایام کرونا داشتید چه بوده؟**

بهترین خاطره، گرفتن لوح تقدیر به عنوان پرستار نمونه کشوری، در حضور رئیس و مترون بیمارستان و رئیس دانشکده علوم پزشکی و همکاران عزیز دانشکده بود. بدترین خاطره نیز شبی بود که به طور همزمان دو مریض کرونایی به شدت بدحال شدند و متأسفانه هر دو با هم فوت کردند.

اگر بخواهید یک جمله به مادرانی که این مصاحبه را می‌خوانند بگویید، چه می‌گوئید؟  
خیلی از مادرها شاید مدرک پزشکی یا پرستاری نداشته باشند اما دست‌انگیزان گرم‌شان کاری می‌کند که هزار قرص و دوا نمی‌کند. بهشت زیر پای مادران نیست. بهشت نعمت وجود خود آنهاست... ان‌شاءالله که سایه‌شان همیشه بر سر فرزندان‌شان مستدام باشد.

**سخن پایانی؟**  
من به‌عنوان پرستار، شاید آن فرشته‌ای که همه فکر می‌کنند نباشم. ما پرستاران هم انسانیم، با نیازها و خواسته‌های بشری. گاهی خسته می‌شویم، گاهی بی‌انگیزه و حتی گاهی ناامید... در این شرایط سخت کرونایی، فقط مردم هستند که می‌توانند با همکاری کردن با کادر درمان، خستگی را از تن ما بیرون کنند. پس بیشتر هوای هم را داشته باشیم. و جادار همین جا از همسر عزیزم و پدر و مادر خوبم تشکر ویژه داشته باشم که در تمام لحظه‌ها کنارم بودند و در این شرایط کرونا هیچ وقت من را تنها نگذاشتند. حتی با وجود داشتن بچه کوچک و با وجود اینکه خیلی از پرستارها حاضر نبودند در بخش کرونا کار کنند؛ من را از کار در این بخش منصرف نکردند و حامی من بودند.



## گزارش - گفت و گو

با فرارسیدن ولادت حضرت فاطمه زهرا (س) و روز مادر، هم صحبت شدیم با مادرانی که این روزها علاوه بر ایفای نقش مادری، معلمی را نیز تجربه می کنند. در وصف و عظمت مقام مادر سخنان فراوانی را گفته اند و شنیده ایم. سعی داشتیم انگشت بر روی موضوعی بگذاریم که در شرایط کنونی ملموس تر و در عین حال قابل بررسی باشد. با گذشت زمان و تغییر شیوه های زندگی، شاهد این هستیم که مادران این نسل نسبت به مادران نسل گذشته وظایف متفاوتی را بر عهده گرفته اند. مهمان ناخوانده ای که برای اهل زمین آمده، قدمش خیر یا شر، هر آنچه که هست باعث شده بسیاری از مادران علاوه بر ایفای نقش مادری خود، نقش معلم فرزندان را نیز بر عهده بگیرند. این شرایط باعث شد به سراغ تعدادی از مادران شهرمان برویم و از حال و هوای این روزها با هم صحبت کنیم.

### کرونا خواب اعضا خانواده را تنظیم کرد

بعد از فراگیر شدن ویروس کرونا و در ادامه تعطیلی مدارس مادران مثل دانش آموزان ساعت شان را به وقت مدرسه تنظیم می کنند. فاطمه کلاس اول است. از مادرش می پرسیم: «سختی های آموزش مجازی چیست؟» با خنده و زبان گراشی می گوید: «مشکلی مو نیسن، فقط ساعت خاومو شو یک زتن». علیرضا هم کلاس اول درس می خواند. مادرش در پاسخ به این سوال کمی با تعلل جواب می هد: «مشکلات که زیاد هستن، یکی از آنها ساعت خواب مان است». با اینکه جواب را تقریبا حدس می زدم، می پرسیم: «مگر قبل از این ساعت چند از خواب بلند می شدید؟» مثل کسی که راضی به جواب دادن نیست، می گوید: «مثلا ساعت ۱۰». آموزش های مجازی هر بدی که داشته باشد، اینکه ساعت خواب و بیداری خانواده ها را تا حدودی تصحیح کرده خود جای خوشحالی داد.

### اگر مادران جای معلمان و

### مسئولین آموزشی بودند...

معمولا انتقادهای فراوانی را می شنویم. اما در مقابل پیشنهاد سازنده ای دریافت نمی کنیم. در تکاپوی آموزش های مجازی نیز گاهی سختی ها آنچنان فشار وارد می کنند که زمین و زمان را به هم می دوزیم. جواب مادران به این سوال که، اگر جای معلمان و مسئولین آموزشی بودید چه اقدامی انجام می دادید؟ را با هم مقایسه کنیم:

عرفان کلاس هفتم است، مادرش جواب می دهد: «خدا را شکر که جای آنها نیستم».

بنیامین پیش دبستانی است، مادرش می گوید: «به فرعیات اهمیت نمی دادم، می شد با رعایت پرتکل های بهداشتی حداقل یک روز در هفته بچه ها به مدرسه بروند». محمدحسین کلاس سوم است، مادرش پاسخ می دهد: «ظنارت بر خانواده ها و دانش آموزان، صحبت کردن و جویای حال دانش آموز شدن از طرف عوامل مدرسه، ارزیابی و پرسش مجازی در کنار تدریس های مجازی و ...».

مادر فاطمه هم این چنین جواب می دهد: «می دانم، خودت به این سوال پاسخ بده!».

### تاثیر آموزش های مجازی بر ناهار خانواده!

مادرانی که دانش آموز ابتدایی دارند به نظر می رسد زحمت بیشتری را در آموزش های مجازی متحمل می شوند. صبح قبل از دانش آموز بیدار هستند و تا پایان کلاس نیز درگیر خواهند بود. مادر بنیامین می گوید قبل از شروع کلاس بیدار است و ناهار را آماده می کند. پدر بنیامین که از سرکار می آید با وجود خسته بودنش، شرایط مادر خانواده را درک کرده و صبر می کند که کلاس بنیامین تمام شود.

مادر علی رضا در این مورد خاطره ای شیرین را برایم تعریف می کند. ساعت های آخر مادران به جای دانش آموزان از معلم اجازه ترک کردن کلاس را می گیرند. مثل اینکه معلم باید به غیر از آموزش حواسش به ناهار خانواده ها نیز باشد. پیام هایی که در گروه کلاسی در این خصوص فرستاده می شوند برایم

# هم قدم شدن مادران و دانش آموزان گراشی، در آموزش های مجازی



## در این گزارش می خوانیم:

### کرونا خواب اعضا خانواده را تنظیم کرد

### اگر مادران جای معلمان و مسئولین آموزشی بودند...

### تاثیر آموزش های مجازی بر ناهار خانواده!

### وقتی تنبیه بر تشویق غالب می شود

### آیا مادران، مراقبان خوبی برای امتحانات فرزندان شان هستند؟



محمد شیروان  
دانشجو معلم

جالب بود:  
- خانم معلم حواس تون به آشپزخونه ها هم باشه.  
- خانم معلم آشپزخونه منتظر مومن هستش.

- خانم معلم آقامون اومده. اگه اجازه بدید بریم به ناهارمون برسیم.

### وقتی تنبیه بر تشویق غالب می شود

در حین صحبت با مادران سعی می کنم نکات تربیتی و آموزشی جالب را برای خود بنویسم. مادر عرفان برخلاف پیش داوری من می گوید تاکنون در طی کلاس های مجازی عصبانی نشده است. مادر محمدحسین اظهار دارد نقش پدران نیز در آموزش مجازی مهم است و پدر محمدحسین کمک حال او است. مادر فاطمه می گوید: «بعد از کرونا هم این روش را ادامه دهید، ما که راضی هستیم». مادر علی رضا هم می گوید: «گاهی جنبه تنبیهی بر جنبه تشویقی غالب می شود». موقع بلند شدن از خواب، انجام به موقع تکالیف، استفاده زیادی از گوشی و ... نیز مواردی است که دیگر تشویق جوابگو نیست. با این حرف یاد جمله ای می افتم، قسمتی را من می نویسم ادامه اش را خودتان کامل کنید: «جواب معلم (بخوانید مادر) گله، هر کی نخوره ...».

### آیا مادران، مراقبان خوبی برای امتحانات فرزندان شان هستند؟

امیرمحمد کلاس سوم است. مادرش می گوید: «برای امتحان تا جایی که بتوانم بهش جواب نمی رسانم. اگر هم بگویم در حد راهنمایی». البته با کمی مکث ادامه می دهد: «البته یک بار جواب ریاضی را بهش گفتم». مادر محمدحسین هم می گوید: «تقلب که نکردیم، ولی آن قدر توضیح می دهیم برایش که به جواب برسند. ولی به معلم هم می گوئیم این کار را کردیم و نمره کم کن». مادر یکی از دانش آموزان به توصیه ای مادرش، غصه ای پسرش را نمی خورد. امتحان که دارد، وقتی مادر از خواب بیدار می شود، امتحان تمام شده. جا تر است و بچه نیست! البته مادر می گوید: «خودش که می گوید تقلب نکرده است».

یکی دیگر از مادران، کتاب را از دسترس فرزندش خارج می کند. می گوید: «کتاب او را برمی دارم و بهش می گویم اگر جایی مشکل داشتی از خودم بپرس. اگر دیدم جایی اشتباه نوشته، می گویم یک بار دیگر از روی کتاب بخوانند». مادر احمدرضا سعی می کند کنار احمدرضا ننشیند که توقع کمک هم نداشته باشد. البته مادر معتقد است احمدرضا به هیچ وجه تقلب نمی کند. البته گه گاهی هم کمکی کرده است. می گوید: «اگر توی درس زبان و عربی معنی کلمه ای را ازم بپرسد، بهش می گویم».

مادر امید مادران را مراقبان خوبی می داند و خودش هم تا پایان امتحان کنارش می نشیند. تقلب که اصلا نمی رساند ولی راهنمایی می کند. اما مادر متین نظر متفاوتی دارد و می گوید: «خیر، همه ای مادران آگاهی کافی راجع به این مقوله ندارند و صرفا موفقیت در امتحانات به هر نحوی برای شان اهمیت دارد». مادر متین سعی می کند با توجیه فرزندش که تقلب کمکی به او در یادگیری نمی کند، او را از تقلب دور کند. تا به حال هم به فرزندش تقلب نرسانده است.

مادری که سه تا فرزندش همزمان محصل هستند مثل یک معلم توی مدرسه بالای سر دانش آموزانش است. می گوید: «من مثل اینکه به معلم از شان امتحان بگیرد، اصلا به آن ها تقلب نمی رسانم». ادامه می دهد: «سوالات شان را می نویسم می دهم دست شان. هر جا سوال برای شان پیش بیاد برای شان توضیح می دهم». خودش را مامان سخت گیری در درس ها می داند و به نقل از مادران می گوید: «جواب را از روی کتاب به بچه ها می گوئیم».

### سخن پایانی

هر آنچه گفتیم و نگفتیم، جدی یا با درون مایه ای طنز، همه و همه سعی در نشان دادن مقام والای مادر داشت. مهر و محبت مادری گوهری است که بهایش قابل اندازه گیری نبوده و نیست. ۱۵ بهمن نیز بهانه ای است که بتوانیم این نقش کلیدی خانواده و جامعه را بهتر معرفی نماییم.



## اول کتابدارم، بعد رئیس

گفت و گو با سیما برزین، رئیس اداره‌ی کتابخانه‌های عمومی شهرستان گراش



در سطح شهرستان گراش من متأسفانه مسئولی که به کتابخانه مراجعه کند و کتابی امانت بگیرد ندیده‌ام.

” برای من قطعا شاغل بودن در کنار خانه‌داری سختی‌هایی به همراه دارد اما کار در این رشته یکی از مهم‌ترین بخش‌های زندگی من است و جزئی از چالش‌های روزمره من شده است، که همیشه سعی می‌کنم با برنامه‌ریزی به تمام کارهایم برسیم.“



محمدجواد سیاح

در بعضی تقویم‌ها، کنار روز مادر، روز زن نیز نوشته شده. بین رؤسای ادارت شهر که چرخ‌های زدیم، یکی از رؤسای یک زن بود؛ سیما برزین، رئیس اداره‌های کتابخانه‌های عمومی شهرستان گراش. برزین ۳۳ ساله است و متولد لارستان. از تحصیلاتش می‌گوید: «مقطع کارشناسی را در رشته کتابداری و اطلاع‌رسانی از دانشگاه باهنر کرمان اخذ و در مقطع تحصیلی کارشناسی ارشد در ابتدا دانشگاه الزهرا (س) تهران یک ترم را گذراندم و بعد از آن به دلیل بورسیه شدن، به دانشگاه مرکز منطقه‌ای اطلاع‌رسانی علوم و فناوری در شیراز که برای اولین بار در سال ۹۲ دانشجو می‌پذیرفت در شاخه‌ی علم‌سنجی تغییر گرایش دادم.»

از چه زمانی وارد کتابخانه‌ی آبشار اندیشه گراش شدید؟  
در مهر ماه ۱۳۹۴ در کتابخانه عمومی آبشار اندیشه به استخدام نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور درآمدم و با سمت کتابدار استخدام، که در سال ۹۸ به عنوان رئیس اداره کتابخانه‌های عمومی گراش انتخاب شدم.

چرا این رشته را انتخاب کردید؟ به شغلش هم فکر کرده بودید؟  
من بدون آگاهی و علاقه وارد این رشته شدم و به تدریج علاقمند شدم. همچنین برای ارتقا، مفید بودن و علاقه ترجیح دادم در مقاطع تحصیلی بالاتر هم همین رشته را ادامه دهم. بلکه فکر می‌کردم که

شغلی متناسب با رشته‌ام پیدا می‌کنم. بعد از فارغ‌التحصیلی از کارشناسی و در حین گذراندن کارشناسی ارشد بودم که جذب محیط کاری مطابق با رشته خودم شدم.

آیا فکر می‌کردید که شاغل شوید یا نه فکر می‌کردید شغلی متناسب با رشته پیدا نخواهید کرد؟

من در طول دوران تحصیلی کارشناسی در کتابخانه‌ی دانشگاه به عنوان کار دانشجویی کار می‌کردم حتی در زمان کارشناسی ارشد هم همان یک ترمی که تهران بودم در مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران کار متناسب با رشته‌ام را انجام می‌دادم. و همیشه به داشتن شغل و پیدا کردن کار متناسب با رشته کتابداری دید مثبت داشتم.

چرا و چطور شد که شغل‌تان را گراش انتخاب کردید؟

زمانی که برای آزمون استخدامی ثبت‌نام کردم دفترچه آزمون را که بررسی کردم شهرستان گراش به نیروی کتابدار نیاز داشت و من نیز گراش را انتخاب کردم.

به عنوان یک زن وقتی پیشنهاد ریاست اداره کتابخانه به شما داده شد آیا سریع قبول کردید؟

خیر. من نگاه جنسیتی به این مسئله نداشتم باید به توانایی‌هایم بیشتر فکر می‌کردم. البته زنان به دلیل شرایط جامعه، وقتی به پست مدیریتی می‌رسند،

باید بیشتر خود را نشان دهند.

کتابخانه به جز امانت کتاب فعالیت دیگری هم دارد؟

فعالیت کتابخانه‌ها به دو دسته درون کتابخانه‌ای و بیرون کتابخانه‌ای تقسیم‌بندی می‌شود. هر آنچه در درون کتابخانه انجام می‌شود مفهوم خدمت دارد حتی اگر مسابقه کتابخوانی باشد و هر آنچه در بیرون از کتابخانه واقع می‌شود فعالیت‌های فرهنگی ترویجی نام می‌گیرد.

کار در کتابخانه به ثبت کتاب و نشریات و امانت محدود نمی‌شود. کتابداری شامل فعالیت‌های گسترده‌تری می‌باشد از جمله فعالیت‌های فرهنگی مانند: برگزاری نشست‌های کتابخوان کتابخانه‌ای، نشست‌های کتابخوان مدرسه‌ای، کارگاه‌های آموزشی، روان‌شناسی، رونمایی از کتاب، مسابقات کتابخوانی، نقاشی، رنگ آمیزی، آموزش اوریکامی، کاردستی و...

ریاست یک اداره بودن سخت‌تر است یا کتابدار بودن؟

من همیشه خودم را ابتدا یک کتابدار می‌بینم بعد رئیس اداره. اما این دو پست باهم متفاوت هستند. در جایگاه ریاست اداره کتابخانه‌های عمومی، توقعاتی که از خودم خواهم داشت، و همچنین توقعاتی که در سطح بالاتر، همکارانم، مسئولین شهرستان و افراد جامعه از من دارند بیشتر از کتابدار است.

توقع داشتید این پیشنهاد به شما داده شود؟

خیر توقع نداشتم اما فکر می‌کردم که شاید به من این پیشنهاد داده شود.

رسیدن به امور خانه با

شغل‌تان تداخلی پیدا نمی‌کند؟

برای من قطعاً شاغل بودن در کنار خانه‌داری سختی‌هایی به همراه دارد اما کار در این رشته یکی از مهم‌ترین بخش‌های زندگی من است و جزئی از چالش‌های روزمره من شده است، که همیشه سعی می‌کنم با برنامه‌ریزی به تمام کارهایم برسیم.

در جلسات اداری فرمانداری که حضور دارید لابد کمترین نقش، نقش اداره کتابخانه‌ها است؟ درست است؟

در جلسات اداری خیر. در سطح شهرستان گراش من متأسفانه مسئولی که به کتابخانه مراجعه کند و کتابی امانت بگیرد ندیده‌ام. و بنظر من در امر کتابخوانی و حضور در کتابخانه‌ها برای امانت و... باید اولین گام توسط خود ما مسئولین شهرستان برداشته شود. اما در کل مردم جامعه به کتاب، کتابخوانی و کتابخانه‌ها اهمیت چندانی نمی‌دهند. متأسفانه افراد، نیازی به خواندن کتاب در خود نمی‌بینند. مهم‌ترین عامل کتابخوان نبودن ما به نداشتن فرهنگ کتابخوانی مربوط می‌شود و این برای یک کشور خسارت بزرگی است که افراد جامعه با کتاب خواندن سروکار نداشته باشند.

اولین جمله یا کلماتی که بعد از چند کلمه زیر به ذهن‌تان می‌رسد بیان کنید.

کتاب: کتاب یعنی همه چیز، یعنی فرهنگ

گراش: نصف زندگی من کتابداری: کتابداری خیلی چیزهاست. علم است، هنر است، فرهنگ‌ساز است. علم‌ساز است و... کلا چیز عجیب و غریبی است.



مجتبی بنی‌اسدی  
سر‌دبیر

سوز سرما، اجازه نمی‌داد دست‌های مان را از جیب‌ها در بیاوریم. لبخند زنان از هم خداحافظی کردیم. با مهدی از خیابان رد می‌شدیم که گفتم: - مهدی، این هم سوژه! مهدی نگاهش را چرخاند. صحنه را که دید، وسط خیابان ایستاد. تا منع تردد شبانه فقط یک ربع مانده بود. خیابان رو به خلوتی می‌رفت. سمت دیگر خیابان ایستادیم. چند وقت پیش بود که مهدی پیشنهاد داد: «اگر بتونیم با یکی از مادران زباله‌گرد یک گزارش تهیه کنیم، خیلی عالی می‌شه.» حالا مادر با دخترش کنار یکی از سطل زباله‌های فلزی نقره‌ای رنگ حاشیه‌ی خیابان ایستاده بودند. گونی‌های لبالبشان را تکیه داده بودند به سطل و مادر و دختر خودشان را گرم می‌کردند. به مهدی گفتم: «اگر تنها بودم می‌رفتم باهاشون صحبت می‌کردم.» مهدی سریع گفت: «خب بریم.» - هنوز خیابون شلوغه و رفت و آمد زیاد. تصمیم گرفتیم با ماشین برویم. سوار شدیم. فضای بسته و کوچک پراید، کمی از سرما کاست. از کنار پارک لاله دور زدیم و رفتیم سمت مادر و دختر. نزدیک که شدیم،

گونی‌های‌شان را برداشته بودند. منتظر بودند ما رد شویم تا آن‌ها بتوانند برونند سراغ سطل زباله‌ی دیگر. اما آنقدر گونی‌های‌شان پر بود که بعید می‌دانم جا داشته باشند. نزدیک‌شان که شدیم، مهدی ترمز کرد. شیشه را دادم پایین. حالا مادر و دختر روبروی من بودند. سلام کردم. جواب زن، که می‌رفت به سمت پیرزنی، از زیر شال سیاه‌رنگش بود که گوشه‌ای از آن را یا برای دفع سرما یا کرونا به صورت بسته بود، آمد. چشمانش خیره به ما که حالا چه می‌خواهیم.

- خبرنگاریم. با سر تأیید کرد. در جواب به این سؤال که «گراشی هستن یا نه گفت: ... هستیم.» - چی شد که اومدید گراش؟

- دخترم که ازدواج کرد، اومد گراش. شوهرش هم گراشی نیست. هفت سالی می‌شه اینجا هستیم.

اما یکسالی می‌شود که زباله‌گردی را شروع کرده‌اند. پسری هم غیر از دو دختر دارد که او هم زباله‌گرد است. با مادر و دختر صحبت می‌کردم، ولی حواسم به کپه‌ی کوچک، اندازه‌ی دو کف دست، خاکستری بود که زیر آن هنوز آتشی نرم و سرخ چشمک می‌زد. این آتش همانی بود که مادر و دختر کنار آن ایستاده بودند و خود

## برای دریا و مادر سیاه‌پوشش

روایتی کوتاه و تلخ از مادر و دختر زباله‌گرد در گراش



عکس از ایسنا. متعلق به گراش نیست.

را گرم می‌کردند. لابد گوشه‌ای از سرمایه‌ی خود (کارتن‌ها) را آتش زده‌اند.

می‌گفت شبی تا چهل هزار تومان درآمد دارند. زباله‌های مخلوط را به خانه می‌بردند و آن‌جا بطری و کارتن و پلاستیک را از هم سوا می‌کنند. پرسیدم: «چرا این وقت شب توی این سرما...؟»

گفت: «چاره‌ای نیست. صبح‌ها که درگیر هستیم. می‌رم کارای دیگه هم انجام

و زباله‌های قابل بازیافت رو تحویل می‌گیرن.» خبر نداشت. گفت: «باید بریم شهرداری؟» تأیید کردم و گفتم: «همین امروز اومدن دم در خونه‌ی ما و دو تا کیسه زباله دادن به ما. گفتند توی فلان ساعت مأمور می‌آد تحویل می‌گیره.» نمی‌دانم ساماندهی شهرداری چطور بوده. لابد ابتدای کار است و فرصت نکرده‌اند به همه‌ی زباله‌گردها برسند. زن‌های سرپرست خانوار و دختران و پسران کوچک را هم در شهرداری ساماندهی می‌کنند؟

با مادر صحبت می‌کردم که مهدی گفت: «بگو دختر خانم درس هم می‌خونه؟» پرسیدم. مادر گفت از وقتی کرونا آمده دیگر درس هم تعطیل شده. از موبایل پرسیدم، جواب داد: «داشتم، گم شده.» انگار دیگر سوآلی نمانده بود. کارتن‌هایی که آتش زده بودند می‌رفت که به تل ریزی از خاکستر تبدیل شود و با کوچک‌ترین نسیم، در هوای سرد، ناپدید شود. اما حالا دختر، که کیسه‌ی سفید بزرگ و پُری در دست داشت، در سرما می‌لرزید. حدود ده سال داشت. یک تی‌شرت بلند داشت که روی آن یک لباس پوست‌پیزی دیگر پوشیده بود. روسری‌اش کمی عقب رفته رفته

می‌دم. خونه‌های مردم کار می‌کنم.» شوهرش به رحمت خدا رفته بود. مجبور بودند کار کنند. خانه‌ای از خود نداشتند و در یک خانه‌ی زندگی می‌کردند. از طرح شهرداری بی‌خبر بودند. توضیح دادم: «شهرداری اومده زباله‌گردها رو ساماندهی کرده و چند وقت یه بار می‌رن دم در خونه‌ها و کیسه زباله می‌دن،

بود و فرق وسطش پیدا بود. چیزی شبیه دختر فیلم خداحافظ رفیق. دختری که در سرما، گل‌به‌دست، در انتظار قطار، در سرما یخ زد.

مهدی می‌خواست با دخترک حرف بزند. نمی‌آمد جلو. مادر خودش رفت سمت راننده که دختر هم با او آمد. مهدی اسمش را پرسید. دریا. دریا ... در یکی از مدارس گراش درس می‌خوانده است. انگار از مدرسه هم کسی سراغی از او نگرفته بودند که کجایی، چرا نیستی؟ (پیگیری‌های فانوس از مدارس و اداره آب گراش، نتیجه‌ای نداشت. اسم دریا در سیستم هیچ‌کدام نبود.) شیشه‌ی پایین، پراید را سرد کرد. مهدی آدرس کاریابی کارگستر را به مادر داد. گفت: «اونجا اگه برید، اگه کارهای منزل باشه، شما رو خبر می‌کنند.» مادر هم گفت: «اگر کاری داشتید به ما بگید. ما انجام می‌دیم.» مخاطبش من و مهدی بودیم. از تلفنش پرسیدم، گفت نداریم. «پس چطور می‌تونیم به‌تون خبر بدیم؟» را با لبخندی جواب داد: «می‌تونید ما رو همین ساعات، همین حوالی پیدا کنید.» (این مصاحبه نزدیک ساختمان زارعی، ابتدای بلوار سپاه، گرفته شده.)

حرکت که کردیم، شیشه را دادیم بالا. آن‌ها رفتند، ما هم رفتیم. راستی، یادمان رفت پرسیم: «توی خونه بخاری دارید؟»

## از نو قلم فانوس به مادر مهربان

## نامه‌ای به مادرم

علی قاندى  
۱۲ ساله

نامه ای به مادرم  
کلمه مادر فقط یک کلمه نیست. مادر که می‌گویی می‌توانی مزه عشق و مهربانی را روی زبانت احساس کنی. انگار خداوند دنیایی از دلسوزی و زیبایی و فداکاری را در یک کلمه خلاصه کرده و آن مادر است. مادر تماما عشق و مهربانی است.  
به نظر من مادر بهترین هدیه در دنیا است. هیچ‌کس را نمی‌توان با مادر مقایسه کرد و هیچ‌کس جایگزینش نخواهد شد. مادر یگانه همراه پس از خداوند است که از قبل از تولد با من بوده و همه عمرش یک لحظه از مراقبت و دل نگرانی من دست نکشیده است. مانند یک دوست در تنهایی‌ها آنچه می‌دانسته به من یاد داده، مانند یک مراقب اشتباهاتم را تذکر داده و برای اینکه به آرزوهایم برسیم از آرزوهای خودش گذشته است. من مادرم را دوست دارم وقتی مریض باشیم تمام تلاشش را می‌کند تا خوب شویم حتی حاضر است خودش مریض باشد اما بچه‌هایش ذره‌ای حس ناراحتی نداشته باشند. مادر تا فرزندش را سیر نکند و مطمئن نباشد که راحت است به فکر راحتی و آسایش خود نخواهد بود.  
مادر عزیزم! اگر چه بهشت خدا زیر پای تو است اما من همه دنیایم را زیر پاهایت می‌گذارم و فرشی از محبت و قدردانی برایت پهن می‌کنم تا از روی آن عبور کنی. زحماتی که تو برایم کشیده‌ای بی‌نهایت است و من هرگز نمی‌توانم تا پایان عمرم حتی گوشه‌ای از آن‌ها را برایت جبران کنم اما همیشه تلاشم را خواهم کرد که فرزند خوبی برایت باشم.  
دوستت دارم مادر عزیز تر از جانم!

## سلام مادر عزیزم!

مجید فیروزی  
۱۴ ساله

مرا به دنیا آوردی و از جان و دل مراقبم بودی. می‌دانم سختی‌های زیادی برای بزرگ شدن من کشیدی، چه شب‌هایی که تا صبح بیدار ماندی و چه روزهایی که به خاطر گم شدن یا زخمی شدن هنگام بازی‌های کودکانم غم و غصه خوردی. بی‌دلیل نیست که بهشت زیر پای شماست.  
چه روز بزرگی را روز مادر نامیده‌اند، روز میلاد فاطمه زهرا (سلام الله علیها) بهترین مادر دنیا؛ این روز را به شما مادر عزیزم از صمیم قلب تبریک می‌گویم. از شما بابت تمام زحماتی که برای امیدوارم که همیشه سایه‌تان بالای سرم باشد.  
پسر کوچکتان؛ مجید

## مادر نعمتی برای همه‌ی انسان‌های جهان

محمد مهدی روانشاد  
۱۳ ساله

کسی که در همه‌ی سختی‌های زندگی همراه من است و کمکم می‌کند. این را می‌دانم که شب‌ها برای بزرگ کردن من خواب را از چشمانم پرمه‌رت گرفتی تا مرا بزرگ کنی که روزی مایه افتخار تو شوم.  
مادر عزیزم بهشت در زیر پای توست، بهشتی که پر از زیبایی‌ست. مادر جان تو معنای درست زندگی کردن را به من آموختی که چگونه زندگی کنم و چگونه به یاد خدای متعال و روزی‌رسان باشم که تو را آفرید و نعمتی همچون تو را به من عطا کرد. این‌ها را از من بپذیر هر چند مختصر است اما دوست دارم این جمله‌های مختصر را به تو تقدیم کنم، می‌دانم که این‌ها را نمی‌توان با محبت‌هایی که به من کردی مقایسه کرد ولی تو آنقدر بخشنده هستی که این‌ها را با محبت‌هایت مقایسه می‌کنی. مادر خوبم؛ از تو سپاسگزارم که همیشه در زمان گرفتاری و مشکلاتم در کنارم حاضر بودی و در زمان شکست، یک کلمه‌ی امیدوارکننده‌ی تو بود که از هر دعای پس از موفقیت برای من با ارزش‌تر بود.

## یادداشت

بدان و به هوش باش که از دیدگاه ما، مکتب منورالفکری را اصولی است چندگانه که اگر به آن‌ها پای‌بند باشی، تو نیز در زمره‌ی ما منورالفکرها درخواهی آمد. پس هوش و گوش کن تا این اصول را نیک فرا بگیری...  
اول: منورالفکری آن است که مخالفت تمام و کمال با دین و معنویات داشته باشی ولو اینکه در دل به آن‌ها معتقد باشی! لذا هرگاه در جمعی از دین و خدا سخن به میان آمد، چهره درهم بکش و گوشه‌ی لب را به نشان تحقیر بالا بیاور و کلام آن جماعت را نقض کن، اگر چه در نهایت درستی و حقیقت باشد! از آن سبب که ما مقرر کرده‌ایم اقتضای روشن فکر بودن همین است! پس برای رعایت این اصل، همت بگمار!  
دویم: برای در آمدن به این کیش و آیین، باید فرهنگ بلادهای بیگانه را چماق کرده و مدام بر فرق سر فرهنگ دیار خود بکوبی و مدام به تحقیر کشورت پرداززی. اگر حتی فرهنگ بلاد تو بر بلاد دیگر برتری داشت، باز هم مقتضای مکتب منورالفکری آن است که از هر حربه‌ای برای تحقیر فرهنگ و کشور خود استفاده کنی! فی‌المثل درباب همین مرضی که اخیرا در جهان شایع شد و خیل عظیمی را به کام مرگ کشاند، هم طبیبان وطنی و هم طبیبان غربی مرهمی برای آن آماده کردند. تو به عنوان یک منورالفکر می‌بایست برای استفاده از مرهم طبیبان خارجی، بر سرزنان و جامه‌دران و مویه‌کنان فریاد حمایت برآوری و از مبارزه علمی با مرض دم بزنی. اما در برابر مرهم وطنی، سر مبارک خود را به زیر

## هان فرزند؛ بدان و به هوش باش

## چند و چون اصول چندگانه‌ی منورالفکری (قسمت اول)

داده و برای علم‌آموزی و افتخارآفرینی بانوان پیشیزی ارزش قائل نشویم. فی‌الواقع نیز معیار درست همین است. این را اصول مکتب منورالفکری نوین به ما مشق می‌کنند!

پی‌نوشت: نیک مستحضرید که این مکتب را ما بنیاد نهاده‌ایم و تفاوت‌هایی چند با مکتب روشنفکری واقعی دارد. البته که مکتب ما بر مسیر اصلاح و اولی است و آنچه ما می‌گوییم و می‌نویسیم به منورالفکری واقعی نزدیک‌تر است. این مکتب را اصول و ضوابطی است که در ادامه نیز به آن‌ها خواهیم پرداخت و شما مخاطبان را به فیض کثیر رهنمون خواهیم گشت. من الله توفیق

”

پس تو نیز به پیروی از اساتید این مکتب راه ایشان را در پیش بگیر و به این صراط گام بنه؛ فی‌المثل تمام قد با چادر و حجاب مخالفت بورز، اگر چه دلیل آن را ندانی. الحق که ما هم دلیل منطقی نداریم اما فقط می‌دانیم که باید با حجاب مخالفت بورزیم!

راضیه سیاح  
دانشجو معلم



## برای حضرت ام الائمه (سلام الله عليهم اجمعين)

امیر حمزه مهربانی

عضو انجمن شعر چشمه

لاله‌ی مولا علی، یاس پیمبر فاطمه  
خوش تر از مشکِ ختن، برتر ز عنبر فاطمه

بر ابیها مادر و از بهر حیدر دلبر است  
مهربانی می کند برتر ز مادر فاطمه

کفو حیدر در جهان جز فاطمه هرگز نبود  
قاب انگشتر علی و نقش گوهر فاطمه

اسوه‌ی ارض و سما و هادی انس و ملک  
حامی پیغمبر و الگوی رهبر، فاطمه

او مربی امام است و نبی را نور عین  
چون سپر باشد به سختی‌های همسر، فاطمه

او نشان لاله دارد صورتی گلگون چرا؟  
ناگهان از پشت درآمد به بستر فاطمه

جان فدای رهبرش سازد به هنگام خطر  
محسنش آرد به میدان همچو اصغر فاطمه

شیر غران است هنگام حمایت از ولی  
کاخ و مسجد را به هم ریزد چو حیدر فاطمه

ظاهراً در کنج خانه، خانه‌داری می کند  
او جهان‌داری نماید مثل صفدر فاطمه

دشمنان فاطمه از بیخ و بن ابتر شوند  
متصف باشد ز حکم حق به کوثر، فاطمه

گرچه «لولاک» بود در شأن خیرالمرسلین  
ریشه‌ی «لما خلقتک» شد مکرر، فاطمه

در کتابش بارک الله گفته بر خود خالقم  
زعم من این است باشد قصد داور، فاطمه

من کجا و وصف این دردانه‌ی هستی کجا؟  
بانگِ وحیرت زخم، الله اکبر! فاطمه

با صدای پیام  
گوشی چشمانم را باز  
می‌کنم و کورمال  
کورمال دستم را روی  
تخت می‌کشم و  
گوشی را برمی‌دارم.  
ساراست، پیام داده  
که خاله کدام را  
بگیرم برای مامانم.  
عکس دوتا روسری را  
فرستاده. می‌نویسم:  
«زرشکی بیشتر بهش  
میاد.» شکلک بوس را  
می‌فرستد. می‌خندم  
و توی دلم می‌گویم:  
«قربونت برم.» هر  
سال روز مادر دو  
تا هدیه می‌گیرد  
لنگه هم، برای من  
و مادرش. چهل سال  
را که رد کردم اولین  
هدیه‌اش را داد، خورد  
توی ذوقم، هنوز  
امیدوار بودم اما  
به گمانم خواهرم  
امیدی به خاله شدن  
نداشت. امروز ولی ته  
دلم ذوق کردم برای  
داشتن شان.

دیگر خواب از سرم  
پریده. دلم بدجوری  
هوای مادرم را کرده.  
دلم تنهایی حرف زدن  
با مادر را می‌خواهد.  
فردا نمی‌شود، همه  
هستند، نمی‌شود  
درد دل کرد. با خودم  
حساب می‌کنم اگر

الان راه بیفتم می‌توانم  
یک سر به مادر بزنم  
وبه موقع برگردم خانه.  
از توی یخچال یک  
شیر پاکتی برمی‌دارم و  
به علی پیام می‌دهم:  
«یه سرمی‌رم پیش  
مامان و زود برمی‌گردم.»

بلند می‌شود، جایش  
کاملاً کبود شده است.  
دیروز بعد از آزمایش  
هم حالم بد شد. نی را  
توی دهانم می‌گذارم و  
راه می‌افتم.  
هر سال این  
روزها قلبم فشرده

## روز مادر مبارک

سمیرا سرخوش

عضو انجمن داستان گراش



جواب می‌دهد:  
«همون جا بمون  
بعد آزمایشگاه میام  
دنبالت. یه چیزی هم  
بخور ضعف نکنی.»  
نا خودآگاه دستم را  
برمی‌گردانم و جای  
سوزن خونگیری را نگاه  
می‌کنم، آه از نهادم

می‌شود از گشتن  
توی شهر و دیدن  
تخفیف‌های مناسبتی  
روی در مغازه‌ها و بنر  
جشن‌های روز مادر.  
قدم تند می‌کنم  
و می‌روم سمت  
گل فروشی.  
گله‌هایم که شروع

شود تمامی ندارد انگار:  
«همه می‌گن دعای  
مادر دعای مادر...  
مامان تو هم خودتو از  
من دریغ کردی و هم  
دعاتو.» گلاب را می‌ریزم  
روی اسم مادری فداکار...  
کلمه‌ای که من حتی  
روی سنگ قبرم هم  
نخواهم داشت. خودم  
را می‌اندازم روی سنگ  
قبر و زار می‌زنم.

سنگینی دستی را  
روی شانه‌هایم احساس  
می‌کنم، «چرا هر چی  
زنگ می‌زنم جواب  
نمی‌دی؟» برمی‌گردم  
و علی را می‌بینم.  
نمی‌دانم چقدر وقت  
گذشته. بر خلاف  
همیشه که این جور  
مواقع عصبانی است  
چهره‌اش گلگون است  
و روی لبش لبخند.  
می‌گویم: «بیخش...»  
دستش را روی لبم  
می‌گذارد: «هیش...»  
برگه آزمایش را می‌دهد  
دستم و می‌گوید: «روزت  
مبارک مامان عزیز»،  
برمی‌گردد رو به قبر و  
می‌گوید: «مادر جون  
می‌دونم می‌بیندشون  
از اونجا مواظب دختر و  
نوه‌تون باشید.»

## آن مرد زنده است



سجاد فیروزی  
دانشجو

کارگردان: علی نیکومنش

تلاش برای بیان و نشان دادن زحمات و سختی‌ها هزاران دقیقه فیلم و مستند ساخته شود باز هم ممکن است آن حجم از سختی و زحمات درک و فهمیده نشود. حالا شما فرض کنید بخواهیم درباره زحمات و سختی‌های مادران حرف بزنیم یا فیلم و مستند تهیه کنیم. وقتی سردبیر نشریه موضوع این شماره را به من گفت تا آن موقع متاسفانه مستندی شاخص درباره مادر یا روز مادر ندیده بودم. همین بود که شروع کردم به دنبال مستندی با این موضوع گشتن.

راستش نمی‌دانم شاید من خیلی خوب نگشتم ولی هر مستندی که پیدا می‌کردم درباره مادران شهدا مفقودالآثر بود. خیلی عجیب بود. فهمیدن حال و سختی‌های انتظار مادران شهدا مفقودالآثر با دیدن مستند یا فیلم ممکن است. من که بعید می‌دانم.

مستند «آن مرد زنده است» درباره مادر طلبه شهید عبدالحمید دستان می‌باشد که اهل شهرستان فسا هستند. مادر شهید با نوارهایی که خود شهید ضبط کرده است با فرزند خود حرف می‌زند. شهید دستان در یکی از این نوارها خبر شهادت و مفقودالآثری را به خانواده خود می‌دهد و تلاش می‌کند که آن‌ها را آرام کند. همان‌طور که شهید گفت بود مادر شهید ۹ سال چشم‌انتظاری عزیزش را می‌کشد. این مستند ۱۹ دقیقه‌ای سرسوزنی از حال و هوای مادر شهید دستان را نشان می‌دهد. این مستند را ببیند خیلی وقتتان را نمی‌گیرد.



## حلوایِ عروسیِ یک دستمال سرخ



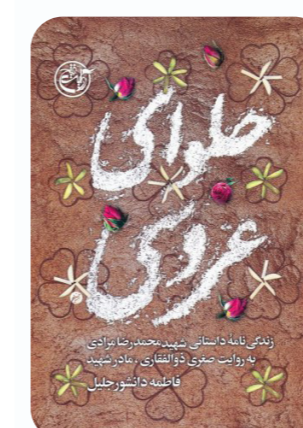
محمد دانشپور  
طلبه

نمی‌دانم چرا بعد از این همه فکر که چه کتابی را برای معرفی انتخاب کنم، کتاب «حلوای عروسی» به ذهنم آمد. حقیقتاً یک بار هم شروع به معرفی این کتاب کردم ولی گفتم صبر می‌کنم شاید عنوان مناسب‌تری به ذهنم بیاید. ولی باز هم قرعه به نام «شهید محمدرضا مرادی» افتاد که مادر این شهید بزرگوار برای ما بگوید. شهیدی که از اعضای گروه دستمال سرخ‌ها بوده است. شهیدی که مصطفی چمران در باره ایشان فرموده بودند: «محمدرضا پاره تن من است.» قبل از اربعین بود که در مجموعه فرهنگی کتاب‌رسان به کتابی برخورد کردم که عنوان کتاب برایم جالب بود و بعد فهمیدم فامیل نویسنده، با فامیل بنده مشترک است البته با یک پسوند اضافی!

کتاب «حلوای عروسی» را در مسیر اربعین مطالعه کردم چرا که با دوستان در زمان استراحت کتاب می‌خواندیم. راوی کتاب که مادر شهید است از کودکی و چگونگی ازدواجش را بیان می‌کند. چه اتفاقات عجیب و غریبی برای این مادر افتاده است. قبل از شروع جنگ مادر محمدرضا تصمیم می‌گیرد که برای او آستین بالا بزند. مادر است دیگر. دوست دارد فرزندش را در لباس دامادی ببیند.

محمدرضا هم نامزدی می‌کند اما چند ماه بعد از شروع جنگ، همه چیز مهیا بود تا عروسی گرفته شود که یک روز قبل از عقدش به درجه شهادت نائل گشت.

در این میان نویسنده محترم با قلم شیوای خود به جذابیت متن جان تازه‌ای بخشیده است. نویسنده: فاطمه دانشپور جلیل  
راوی کتاب: صغری ذوالفقاری



# حلوای اربعیت

هیات محبان اهل بیت علیهم السلام گراش

محفل انس با قرآن

چهارشنبه  
۹۹/۱۱/۱

مراسم سالروز وفات حضرت ام‌البنین (س)  
(روز تکریم مادران و همسران شهدا)

چهارشنبه  
۹۹/۱۱/۸

ولادت حضرت زهرا (س) و امام خمینی (ره)  
(روز مادر و روز زن)

چهارشنبه  
۹۹/۱۱/۱۵

بزرگداشت پیروزی انقلاب اسلامی ایران

چهارشنبه  
۹۹/۱۱/۲۲

میلاد امام محمدباقر (ع)

جمعه  
۹۹/۱۱/۲۴

شهادت امام هادی (ع)

چهارشنبه  
۹۹/۱۱/۲۹

## برنامه اجرایی بهمن ماه

طراح: میثم کهنسال



فصلنامه داخلی هیات محبان اهل بیت (ع) گرایش

صاحب امتیاز: هیات هفتگی محبان اهل بیت (ع) گرایش

مدیر مسئول: ابوطالب سپهر

سر دبیر: مجتبی بنی اسدی

با همکاری کانال خبری پندری

مهدی وفايي فرد ۰۹۱۷۸۸۱۴۳۹۴

مجتبی بنی اسدی ۰۹۳۷۸۴۳۹۱۴۲

@heiatmohebanahlbeit



www.aparat.com/heiat haftegi



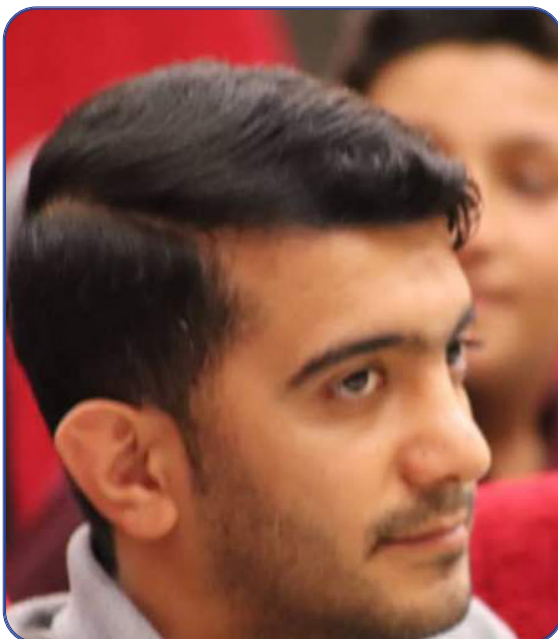
## گزارش - فانوس

### گروه جهادی هیأت دست گیر نیازمندان

شورای همفکری گروه جهادی و اعضای آن، ماجرای بخشش یک میلیاردی اجاره‌ها در ایام کرونا، گزارش و مصاحبه‌ی مفصلی آماده خواهد شد.

نوعروس، توزیع ۱۸۰ کیلو گوشت مرغ بین همشهریان آبرومند، پروژه‌ی عمرانی بتن‌ریزی سقف یکی از نیازمندان و کمک‌هایی از این دست. البته لازم به ذکر است که گروه جهادی هیأت، در دو ماه قبل، یعنی مهر و آبان نیز، افزون بر ۴۳ میلیون تومان فعالیت داشته است. این گروه جهادی، در ایام شهادت سردار سلیمانی نیز اقدام به توزیع بیش از ۵۰ گوسی و تبت هوشمند، به ارزش مالی ۱۳۵ میلیون تومان، جهت استفاده‌ی دانش‌آموزان نیازمند، نیز در پرونده‌ی فعالیت‌های خود ثبت شده دارد.

کارگروه جهادی هیأت محبان اهل بیت، یکی از چندین کارگروه‌های هیأت است که قدم به قدم فعالیت‌های خود را گسترده‌تر می‌کند. علیرضا خشنود، مسئول کارگروه جهادی هیأت در گفت‌وگو با فانوس می‌گوید: «خدا را شکر ما در دو ماه آذر و دی، بالغ بر ۳۰ میلیون تومان، هزینه‌های مختلف جمع‌آوری و برای نیازمندان و به طرق مختلف به مصرف رسانده‌ایم.» خشنود همچنین از برخی از عناوین فعالیت‌های دوماهه‌ی اخیر را هم نام می‌برد: «تهیه‌ی یک دستگاه بخاری برای خانواده‌های نیازمند، کمک‌هزینه‌ی درمان، کمک‌هزینه‌ی تهیه‌ی تجهیزات



علیرضا خشنود

در شماره‌های بعدی فانوس، از